

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال هفتم، شماره‌ی بیست و ششم، زمستان ۱۳۹۴، صص ۲۹-۵۹

روند بازنمایی هویت خودی و دیگری در تاریخ بیهقی

حسینعلی بیات*، جمیله یوسفی**

چکیده

هویت از منظر قائلین به گفتمان، دستاورد گفتمان است و در ظرف آن شکل می‌گیرد. هر هویتی محصول گفتمان خاصی است و می‌توان آن را همچون فرآیند، فهم کرد و به آن جنبه تاریخی و در حال شدن داد. از آن جا که گفتمان، امری سیال و نسبی است هویت نیز امری متغیر و دگرگون است. گفتمان در حقیقت محصول نظام علم و ساختار زبانی است که نظامی خاص از نمادها و معانی را شکل داده است. گفتمان، نظام معنایی وسیع‌تری از زبان است و هر گفتمان بر قسمت‌هایی از حوزه جامعه چیره شده و از طریق سیطره بر ذهن‌ها، به گفتارها و کردارهای فردی و جمعی سوژه‌ها شکل می‌دهد. در این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه گفتمانی انتقادی فرکلاف، تاریخ بیهقی در سه مرحله؛ نخست؛ تحلیل مفصل متن، دوم؛ تفسیر بافت زمینه‌ای و گفتمان‌هایی که متن متکی بر آن است و سوم؛ تبیین به معنی دیدن گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت، تحلیل شده و نشان داده شده است که بیهقی با تکیه بر کدامین صفات و فصول مشترک گروه «ما»ی مورد نظر خود را شکل می‌دهد؟ و با برجسته کردن کدام تفاوت‌ها و بهره‌گیری از کدام الگوها، گروهی را طرد می‌کند و در نهایت هویت سیاسی بیهقی چگونه در توصیف او از «ما» و «غیر» شکل می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: بیهقی، هویت سیاسی، گفتمان، فرکلاف.

* استادیار گروه ادبیات دانشگاه آیت‌الله بروجردی. (bayat_149@yahoo.com)

** دانشجوی تاریخ دکترای دانشگاه الزهرا.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۲ تاریخ تایید: ۱۳۹۵/۴/۲۲

مقدمه

با نگاه هویتی به تاریخ، تاریخ دیگر گزارش صرف رویدادها و وقایع نیست و مورخ تنها یک گزارش‌گر ایستا و غیرفعال به نظر نمی‌رسد، بلکه مورخ و اثرش، جزء کوچکی هستند دارای هویت که در ساختار کلی دیگر هویت‌ها معنا می‌یابند. از نگاه گفتمانی، هویت مورخ، سیال است؛ یعنی مورخ با قرار گرفتن در طبقه اجتماعی، منطقه جغرافیایی، طیف قومیتی و گروه‌بندی سیاسی، هویت می‌یابد. هر یک از این اجزای هویت‌ساز در نوع نگرش نویسنده و نگارش تاریخ او اثر می‌گذارد و می‌توان با جستجوی هویت مولف در متن، به نگرش او در ورای زبانش راه یافت. بیهقی بزرگ‌ترین نویسنده عصر غزنوی و گزارش‌گر وقایع عصر سلطان مسعود است. او از جمله کاتبان و دیوانیان عصر محمودی و در زمره حامیان حکومت محمد بود، که پس از شروع سلطنت مسعود در جمع کارگزاران او در آمد. در این پژوهش، با تعمق در روایت تاریخی بیهقی با بهره‌گیری از گفتمان فرکلاف به دنبال دستیابی به ارکان هویتی مولف برآمده‌ایم و در ورای زبان او، به جستجوی نگرشی که شالوده اصلی هویت اوست پرداخته‌ایم.

پس از تصمیم مستبدانه سلطان محمود در تغییر جانشینی از مسعود به محمد، دو جناح پدربان (محمودیان) و پسران (مسعودیان یا نوحاستگان) در دربار شکل گرفتند. ریشه‌های شکل‌گیری این دو جریان، به بحران جانشینی و انتخاب ولی‌عهد در زمان حکومت سبکتگین (پدر محمود) باز می‌گردد. سبکتگین از بیم قدرت‌گیری روز افزون محمود، اسماعیل - فرزند دیگرش - را به جانشینی برگزید پس از مرگ سبکتگین، محمود با کنار زدن برادر بر تخت نشست. با پیروزی او به ظاهر تمامی حامیان سلسله غزنوی و کارگزاران حکومتی و لشکری در یک گروه «خودی» و در برابر «دیگری» قرار گرفتند. غیری که دشمنان خارجی غزنوی اعم از حکومت‌هایی با هویت ایرانی در غرب و حکومت‌های ترک در مرزهای شرقی را شامل می‌شد، اما این امر نقطه پایانی بر تعارض ساختار سیاسی حکومت غزنوی نبود. گرچه محمود با برقراری سیستم جاسوسی چند لایه تلاش کرد سپه‌سالاران لشکر برادر را که به او پیوسته بودند کنترل کند، اما این امر نقطه پایانی بر تعارض ساختار سیاسی حکومت غزنوی نبود. این شکاف سیاسی - اجتماعی در

اواخر حیات محمود بار دیگر به صورت تقابل دو جریان نمود یافت.^۱ فقدان نظام جانشینی در حکومت غزنویان و بی‌ثباتی تصمیم‌های کلان سیاسی موجب شد که محمود نیز چون پدر مقام جانشینی را از فرزند مهتر به شاهزاده‌ی کهنتر واگذار کند و شکل‌گیری دو گروه متخاصم پدریان (حامیان محمد) و پسران (حامیان مسعود) را رقم بزند.

پس از مرگ محمود، حامیان حکومت محمد، او را به تخت نشاندند، اما زمانی‌که مسعود با لشکری گران از ری عازم خراسان شد و قصد غزنین کرد، بزرگان دربار و عقلای پدریان چون قدرت مسعود را برای سلطنت روزافزون می‌دیدند، از ترس جان یا به طمع کسب مقام، محمد را فروگرفتند و مسعود بدون جنگ بر تخت نشست. کارگزاران حکومت محمودی که شاهد تکرار تاریخ در انتخاب جانشینی بودند، از مسعود همان عفو و اغماضی را چشم داشتند که محمود در حق حامیان اسماعیل روا داشت؛ اما مسعود با تغییر رسوم پیشین، با حذف حامیان برادر از گردونه قدرت و ساختار سیاسی، سیاست جدیدی در پیش گرفت. بنابراین با آشکار شدن دشمنی پدریان و پسران، هویت «خودی» واحد به گونه‌ای دیگر ظاهر شد و هر یک از گروه‌های متخاصم گروه رقیب درون حکومتی خود را در جایگاه «دیگری» قرار داد. تقابل میان این دو گروه، حتی نسبت به تخاصم با دشمنان خارجی غزنویان مهم‌تر و جدی‌تر تلقی می‌شد، بنابراین چه بسا آنها برای حفظ بقای خود و مقابله با رقیب، به دشمنان خارجی چون: عراقیان، علی‌تگین و حتی ترکمانان متمسک شدند و در لحظات حساس آنها را جزئی از گروه «خودی» محسوب کردند.

بیهقی در بیان روایت خود، از ابزار زبانی استفاده کرده است؛ زبان مقوله‌ای شفاف نیست و تحت‌تأثیر بافت وسیع‌تر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرد. بنابراین بیهقی نمی‌تواند منعکس‌کننده جهان و روابط اجتماعی آن به شکل خنثی باشد؛ بلکه ساختار تولید، زمینه وقوع و عوامل بیرونی بر نگارش او اثر گذاشته است و چه بسا متن او را باید روایت جدیدی از تاریخ به حساب آورد. از آن جایی که ساختار حاکم بر جامعه می‌تواند

۱. اسماعیل حسن‌زاده، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۵۲، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵-۱۴۲.

بر نحوه تولید متن اثر بگذارد، آیا می‌توان تصور کرد که او به علت جبر و استبداد حکومت برای پنهان ماندن مطالب خود از دید قدرتمندان و برخی خوانندگان در رویکرد خود نسبت به طبقه حاکم از ارزش گذاری‌های متناقض و دوگانه‌ای بهره می‌گیرد و متن را از مسیر تک بیانی که ویژه گزارش‌گر تاریخی است، خارج می‌کند؟ او هویت سیاسی خود را در برابر مسعودیان چگونه تعریف می‌کند؟ و «خودی» و «دیگری» از نگاه او چگونه تعبیر می‌شود؟ به این منظور در این مقاله، چگونگی هویت‌یابی بیهقی را در تاریخش جست‌وجو می‌کنیم.

مریلین والدمن از منظر نقد ادبی، و به طور بارز، با نظریه «کنش گفتاری» جان آستین تاریخ بیهقی را تحلیل می‌کند و به بازشناسی فرایندهای ذهنی و ویژگی‌های شخصیتی آفریننده آن همت می‌گمارد. او تاریخ بیهقی را نه حقیقت تاریخ بلکه روایتی از حقیقت می‌داند که ترکیبی از چند عنصر است. آمیزه‌ای از تداخل تجربیات شخصی و شخصیت فرهنگی - ترکیبی از تعلیمات مذهبی اشعری با تربیت دبیری برآمده از باورها و رسومات اخلاقی ایرانی - می‌داند.

عباس میلانی، بیهقی را گزارش‌گر روایت خاصی از حقیقت می‌داند که به اقتضای منافع خصوصی و محدودیت‌های زندگی او شکل گرفته است.^۱ او بر این باور است که بیهقی به اعتبار ملاحظات سیاسی و تعلقات مذهبی، نوعی پارسی‌ستیزی خفیف پیشه کرده است.^۲ بیهقی گرچه در برابر شرایط سیاسی زمان تمکین می‌کند؛ اما در پس این تسلیم ظاهری، راوی برخی کاستی‌های قدرت حاکم است و بالاخره او را از تبار رندانی می‌داند که با هویت چندوجهی بر شرایط ناگزیر زمان غلبه کرده است.

اسماعیل حسن‌زاده که هویت ایرانی را در دو کتاب *تاریخ بیهقی* و *جهانگشای جوینی* مقایسه می‌کند معتقد است: بیهقی به دلیل غلبه فرهنگ دینی که در زمان وی در قامت خلیفه بغداد نمود یافته بود، دین را به عنوان عنصر اصلی هویت خود بر می‌گزیند و بینش او در دو حصار محدود ایدئولوژی و منطقه‌ای یا سلسله‌ای گرفتار بوده است و نوشتن

۱. عباس میلانی (۱۳۸۱)، *تجدد و تجدد ستیزی در ایران*، مجموعه مقالات، تهران: اختران، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۳۳.

تاریخ به زبان فارسی ناشی از خودآگاه قوم ایرانی نیست.^۱

جولی اسکات میثمی، بیهقی را در زمره مورخین فارسی‌زبانی می‌داند که پیش از هر چیز می‌خواسته‌اند روایتی معنادار از رویدادها به دست دهند و سپس به داوری اخلاقی در باب آنها بپردازند. در این کتاب، بحث «هویت ایرانی» مطرح نیست و بیشتر زبان فارسی و قابلیت این زبان در روایت تاریخ مطرح است. مولف، علاقه بیهقی به اخبار ساسانیان را عملاً در حد هیچ توصیف می‌کند.^۲ او بحث اصلی خود را بر حکایت‌های الحاقی تاریخ بیهقی متمرکز می‌کند و نتیجه می‌گیرد هدف نویسنده از توالی این حکایت، نتیجه‌گیری اخلاقی است.

هویت

هویت، مقوله‌ای است که از فرد و با واژه «من» آغاز می‌شود. هویت‌هایی که در اوان حیات شکل می‌گیرند؛ چون خویشتن، انسان بودن، جنسیت و در برخی شرایط خویشاوندی و قومیت، هویت‌های اولیه‌ای هستند که در مراحل بعدی زندگی، نسبت به هویت‌های ثانویه (هویت اجتماعی)، مستحکم‌تر و در برابر دگرگونی انعطاف‌ناپذیرتر هستند.^۳

فرآیند اجتماعی شدن نقطه عزیمت از هویت فردی به هویت اجتماعی است که ضمن ارتباط فرد با گروه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. گروه‌های اجتماعی همان واحدهایی هستند که فرد با واژه‌ی «ما» به آن اشاره می‌کند و هویت‌هایی کوچک چون خانواده تا هویت‌های عامی چون ملیت را در بر می‌گیرد. اختلاف عقیده و گوناگونی جهان‌بینی در میان گروه‌های اجتماعی امری گریزناپذیر است و هر فردی تعبیری از گروه اجتماعی خود و دیگران دارد.

۱. اسماعیل حسن‌زاده، «هویت ایرانی در تاریخ نگاری بیهقی وجوینی»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۴، ش ۱، ۱۳۸۲، ص ۱۲.

۲. جولی اسکات میثمی (۱۳۹۱)، تاریخ نگاری فارسی، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی، ص ۱۴۴.

۳. ریچارد جنکینز (۱۳۸۱)، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: نشر و پژوهش شیراز، ص ۳۶.

افراد با عضویت در گروه‌ها، هویت خود را تعریف می‌کنند و مجموعه‌ای از خصایص طبیعی و اجتماعی را به خود نسبت می‌دهند. به این ترتیب خود را از دیگر اعضای جامعه باز می‌شناسد. تعریف از «ما»، مستلزم ارائه تعریفی از «آنها» است. در خلال رابطه با دیگران مفاهیم شباهت (در میان اعضای گروه) و تفاوت (با اعضای دیگر گروه‌ها) شکل می‌گیرد و گروه «ما» در برابر «آنها» قرار می‌گیرد.^۱

هویت گفتمانی:

سه دیدگاه کلان پیرامون هویت می‌توان شناسایی کرد:^۲

۱. دیدگاه جوهرگرایان: معتقدند پدیده‌ای پایدار و ثابت در چهره زیرین هویت وجود دارد که به فرد و جامعه معنا می‌دهد.
 ۲. دیدگاه سازه‌انگاران: هویت را به معنای مفاهیم بالنسبه ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات دیگران تعبیر می‌کنند.
 ۳. دیدگاه قائلین به گفتمان: معتقدند هویت‌ها دستاورد گفتمان هستند و واقعیات اجتماعی، زاینده گفتمان بوده و در ظرف آن شکل می‌گیرند و از آن جایی که گفتمان امری سیال و نسبی است، هویت نیز متغیر و دگرگون شونده است.^۳
- در دیدگاه گفتمان، زبان چارچوب اصلی و سازنده مفاهیم هویت است. به عقیده دریدا، گفتمان‌ها نظام‌های زبانی ناتمامی هستند که نمایش یا بازی تمایزها آنها را تولید و نقش واسطه را برای فهم ما از جهان ایفا می‌کند و بر تجربه ما از جهان سامان می‌بخشد. گفتمان‌ها با بازنمایی واقعیت به شکلی خاص به جای شکل‌های ممکن دیگر سوژه‌ها و ابژه‌ها را به شکلی خاص می‌سازند. مرزهای ما بین خطا و حقیقت را ترسیم می‌کنند و

۱. همان، ص ۱۳۶.

۲. علی‌رضا خسروی، «امام خمینی و بازسازی هویت از هویت ملی تا هویت سیاسی»، مطالعات ملی، ش ۴۶، ۱۳۹۰، ص ۶.

۳. محمدرضا تاجیک، «شکل‌گیری گفتمان‌های هویت در ایران»، نامه پژوهش، س ۲، ش ۷، ۱۳۷۶، ص ۴۵.

گونه‌های خاصی از کنش‌ها را مربوط و معنادار و سایرین را نامربوط و خارج از موضوع قرار می‌دهند، به این معناست که گفتمان برساخته امر اجتماعی هستند.^۱

هر هویتی، محصول گفتمان خاصی است و می‌توان آن را همچون فرآیند فهم کرد و به آن جنبه تاریخی و در حال شدن داد. جنکینز هویت را حاصل دیالکتیک درون و برون یا فرد و جامعه می‌داند. دیالکتیک، درون و برون ما را قادر می‌سازد که درباره‌ی مرز هویت گروه خود با گروه‌های دیگر بیاندیشیم. مرزبندی‌های هویت، اعضای گروه خودی را از سایر اعضای جامعه جدا می‌سازد و به این ترتیب تعیین کردن آنها را دست کم به صورت یکی از مولفه‌های حساس در تعریف هویت در می‌آورد.^۲ به عقیده فیلیپسون، چنین دیدگاهی به‌طور تلویحی قائل به اهمیت بی‌چون و چرای پرسش‌های مربوط به جذب (دربریگری) و طرد (کناره‌گیری) است؛ چرا که هویت را بر مبنای عضویت در گروهی دارای حد و مرزهای مشخص استوار می‌داند. بنابراین تعیین حدود مرز گروه‌ها شرط ضروری و لازم تعریف از خود محسوب می‌شود.^۳

رویکرد فرکلاف در مقایسه با دیگر تحلیل‌گران انتقادی، «منسجم‌ترین، جامع‌ترین و پرتفردارترین» نظریه است،^۴ از این رویکرد برای حل مساله این پژوهش و بازنمایی هویت در تاریخ بیهقی بهره گرفته شده است. این رویکرد، نوعی تحقیق متن محور است که سه مرحله را در برمی‌گیرد:^۵

مرحله اول؛ تحلیل مفصل و دقیق متن را در حوزه زبان شناسی در بر می‌گیرد با ساختار شکنی متن و دستیابی به قرائت ناپیدای آن می‌توان مستندات برای اثبات دعوی‌های خود

۱. ماریان یورگنسن و لوئیز فیلیپس (۱۳۷۵)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۱۳۹-۴۰.

۳. رابرت دان (۱۳۸۵)، *تقد پست مدرنیته (بحران‌های هویت)*، ترجمه صالح نجفی، تهران: پردیس دانش، ص ۳۶.

۴. علی اصغر سلطانی (۱۳۹۱)، *قدرت گفتمان و زبان*، تهران: نی، ص ۶۰.

۵. *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ص ۱۱۷.

نسبت به متن یافت. در این مرحله، تحلیل به برچسب‌دهی ویژگی‌های صوری متن اکتفا می‌کند و متن را به مثابه یک شی در نظر می‌گیرد.^۱ انتخاب میان انواع ساختار واژگان و فرایندهای دستوری می‌تواند ایدئولوژی محور باشد و معنایی بیش از آن چه به نظر می‌رسد، داشته باشد و در ورای آن خاصیت فریندگی یا کتمان آگاهانه نهفته باشد. از نظر فرکلاف مفهوم ایدئولوژی - بازنمود جهان از دید منافی خاص - برای درک تحلیل گفتمان واژه‌ای کلیدی است، چرا که زبان به اشکال گوناگون حامل ایدئولوژی است.^۲ ایدئولوژی به ایجاد و حفظ روابط نابرابر در جامعه کمک می‌کند و پیوستگی نزدیکی با زبان دارد.

مرحله دوم؛ به تفسیر متن می‌پردازد و به این منظور باید به تفسیر بافت زمینه‌ای متن و گفتمان‌هایی که متن متکی به آنهاست، توجه کرد. تحلیل فرآیندهای شناختی شرکت‌کنندگان و بررسی تعامل میان آنها نیز بخشی از این مرحله را در برمی‌گیرد.^۳

مرحله سوم؛ تبیین متن است. تبیین به معنی دیدن گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت است.^۴ تحلیل گفتمان انتقادی به لحاظ سیاسی بی‌طرف نیست، همچنان که فوکو معتقد است، گفتمان‌ها در حوزه روابط قدرت عمل می‌کنند.^۵

گفتمان فرکلاف از آن جهت انتقادی است که می‌خواهد نقش پرکنیس (practice) های گفتمانی را در حفظ و بقای جهان اجتماعی از جمله آن دسته از روابط اجتماعی که توأم با مناسبات قدرت نابرابرند، آشکار کند و قصد دارد به تغییر اجتماعی برای رسیدن به مناسبات قدرت در فرآیندهای ارتباطی و جامعه به طور کلی کمک کند.^۶ ارتباط میان رویدادهای اجتماعی (تعاملات) را با ساختارهای اجتماعی بیان کند و به تحلیل

۱. فردوس آقا گل‌زاده (۱۳۸۵)، *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۳۹-۵۴.

۲. نورمن فرکلاف (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز نشر رسانه، ص ۵۳.

۳. همان.

۴. نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ص ۱۲۵.

۵. *تحلیل انتقادی گفتمان*، ص ۱۱۰.

۶. نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ص ۱۱۳.

جامعه‌شناختی کلان پرکتیس اجتماعی پردازد.^۱ با وجود این سه مرحله می‌توان با تحلیل هم زمان متن و بافت آن به روش دقیقی در تحلیل گفتمان دست یافت. با نگاه از دریچه گفتمان انتقادی فرکلاف به تاریخ بیهقی، برآنیم تا دریابیم او چگونه با در نظر گرفتن فصل مشترکی از ویژگی‌ها، گروه «ما»ی مد نظر خود را شکل می‌دهد؟ و با در نظر گرفتن کدام تفاوت‌ها و بهره‌گیری از کدام الگوها، گروهی را طرد می‌کند؟ تا در تاریخ خود، مرز هویتی را میان «ما» و «آنها» برقرار کند و چگونه با سیر حوادث سیاسی هویت او دچار دگردیسی می‌شود؟

بررسی زبان‌شناسانه روایت بیهقی

ابتدا با در نظر گرفتن ویژگی‌های ظاهری و زبانی متن به واکاوی الگوهای جذب یک گروه در مقابل طرد گروه دیگر می‌پردازیم.

۱. الگوی طبقاتی: «خودی» دبیری و کتابت و «دیگری» نظامی‌گری

بیهقی هنر نویسندگی را الگویی برای برکشیدن گروه «خودی» و طرد گروه «دیگری» می‌داند و این مهارت را فصل جداکننده‌ای میان این دو گروه محسوب می‌کند. او که خود نویسنده‌ای برجسته با تربیت دیوانی است، کمال نویسندگی را در بونصر مشکان می‌بیند که در نگارش منشآت دیوانی هم‌تا ندارد. بونصر به زبان پارسی و عربی کتابت می‌کند. نامه‌ی خلیفه را به پارسی «راست چون دیبای رومی» ترجمه می‌کند که «اقرار دارند شنوندگان کسی را کفایت آن نیست».^۲ علاوه بر بونصر، خواجه احمد حسن وزیر هم در کنار تمام محاسن، اهل قلم و هنر است که از وی «محتشم تر در آن روزگار از اهل قلم کسی نبود».^۳ با این‌که در تاریخ بیهقی جنگ‌ها و لشکرکشی‌های چندی توصیف شده است، اما در میانه این جنگ‌ها و از میان نام‌هایی که بیهقی به عنوان سپهسالاران معرفی می‌کند، هیچ‌کدام شاخص نمی‌شوند و گویا این جنگ‌ها هیچ قهرمانی ندارند و کسی در آن کاری

۱. تحلیل/انتقادی گفتمان، ص ۱۱۰.

۲. ابوالفضل بیهقی (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: علم، ص ۳۸۷.

۳. همان، ص ۸۲.

بنام نمی‌کند و چهره‌ای حماسه‌ساز نمی‌شود. این امر بیشتر به نوع ارزش‌گذاری بیهقی بازمی‌گردد؛ زیرا او از زاویه دید یک دبیر به امور حکومت می‌نگرد، بنابراین در میانه‌ی جنگ به جای برجسته کردن عملکرد نظامیان، از نگارش عهدنامه، سوگندنامه، فتح‌نامه و انگشت‌نواخته سخن می‌گوید، از شعر شاعران بزرگ به اقتضای سخن نمونه‌های فراوان ذکر می‌کند. در جنگ با آملیان، نامه بونصر را شاخص می‌کند که «سخت نادر نامه‌ای بود چنانکه وزیر اقرار داد که بر آن جمله در معنی انگشت‌نواخته ندیده‌ام». نکته جالب این‌که رأی صائب در جنگ تلخاب نیز از آن دیوانیان است، نه نظامیان.

گرچه بیهقی دیوانیان را همواره می‌ستاید، اما همه دیوانیان در گروه «خودی» او قرار نمی‌گیرند. در برخی از موارد استثنائاتی دیده می‌شود. او از هنر نویسندگی دیوانیانی سخن می‌راند که به‌رغم داشتن هنر دبیری، آنها را در گروه غیر قرار می‌دهد. بوسهل از جمله کسانی است که به فضل و ادب از او نام می‌برد. اشعار مدحی بوسهل را که به زبان عربی و در توصیف شکار شیر مسعود سروده، «به غایت نیکو» می‌داند و او را «یگانه روزگار در ادب و لغت و شعر» توصیف می‌کند،^۱ اما آن همه فضایل در کنار صفات اخلاقی منفی او چون زعارت، شرارت، تضریب و فتنه انگیزی رنگ می‌بازد^۲ «بوالقاسم حریش و تنی چند از دبیران را که از عراق همراه مسعود آمده‌اند، گرچه شعر به غایت نیکو می‌گویند، اما آنها را چنین تحقیر می‌کند که نمی‌دانستند که «از تخت ملوک به تخت ملوک باید نیش‌ت دیگر است...»^۳ در باب مقایسه بونصر مشکان با بوظاهر دبیر عراقی از زبان مسعود می‌گوید: «من ترا شناسم و طاهر را نشناسم می‌باید چون تو ده تن استی و نیستی و جز ترا نداریم...»^۴

از طرفی بیهقی در خارج از دایره دیوانیان، کسانی را به هنر نویسندگی و کتابت

۱. همان، ص ۵۹۳.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۲۲۳.

۴. همان، ص ۸۸.

۵. همان، ص ۷۴.

می‌ستاید، کتابت زنی را که نقشه‌براندازی غازی را می‌کشد، چنین مورد تحسین قرار می‌دهد: «خطی نیکو داشت و پارسی سخت نیکو نبشتی». از سوی دیگر، بیهقی دلایل جندی در طرد گروه نظامیان بیان می‌کند. او به ویژه فقدان مهارت کتابت و قرائت را در طرد آنها برجسته می‌کند و آنها را در حوزه «دیگری» قرار می‌دهد. در بیان واقعه برانداختن اریاق و حاجب غازی به دست وزیر و بونصر، هنر دیوانی را در تقابل با بی‌هنری نظامیان قرار می‌دهد. وزیر احمد حسن به لطایف الحیل اریاق سرکش و نیمه عاصی را از هند به پایتخت می‌کشانند و زمینه فرو گرفتن او را فراهم می‌کند. همچنین بیهقی طرح ساده برانداختن حاجب غازی که بی‌سواد سپه سالار آن را ممکن می‌کند، به طرزی تحقیرآمیز توصیف می‌کند. او نقطه ضعف این دو سپاه‌سالار بزرگ مسعودی را که موجب فروگرفتن آنها می‌شود، برگزیدن دبیران بی‌سواد می‌داند. «این دو سپاه‌سالار را دو کدخدای شایسته دبیر پیشه گرم و سرد چشیده نه... هرچند بتن خویش کار و سخی باشند و تجمل و آلت دارند اما در دبیری راه نبرند».^۲

تمرد و کم‌فروشی نظامیان غزنوی در جنگ با ترکمنان، یکی دیگر از دلایل بیهقی برای طرد این گروه است که بارها آن را از زبان بزرگان و فرماندهان بیان می‌کند، سباشی می‌گوید: «ناجوانمردان یارانم مرا فرو گذاشتند...». «آمیر مسعود فریاد بر می‌آورد: «این بی‌حمیتان لشکریان کار نمی‌کنند و آب می‌برند». در این الگو برخی نظامیان نیز از دایره طرد بیهقی خارج شده، در گروه «خودی» جذب می‌شوند، از جمله می‌توان از آلتوتناش، سباشی و بگتغدی و... که از سپهسالاران محمودی هستند، نام برد.

۲. الگوی نژادی: «خودی» تاجیک (ایرانی) و «دیگری» ترک

بیهقی گرچه یک ایرانی خراسانی است، اما واژه ایران را در تاریخ خود با تعصب و غیرت بکار نبرده و بالعکس از نگاه یک مسلمان شریعت‌مدار با صبغه عربیت به نژاد ایرانی

۱. همان، ص ۳۰۰.

۲. همان ص ۲۸۳.

۳. همان، ص ۷۱۸.

۴. همان ص ۷۵۲.

نگریسته و از واژه «عجم» بهره گرفته است. از شکست ایرانیان در صدر اسلام با تحقیر یاد می‌کند «آن بزرگان که در اول اسلام بودند، چون عجم را بزدند و از مداین بتاختند و یزدگرد بگریخت...»^۱.

در حکایت «افشین و بودلف»، بیهقی از زبان دو شخصیت عرب‌نژاد این حکایت - معتصم و احمد - افشین ایرانی تبار را «سگ و نیم کافر» می‌نامد. احمد که برای وساطت و نجات بودلف از دست افشین آمده، برای فرو نشاندن خشم افشین می‌گوید: «عجم را شرف بر عرب نهادم هرچند که دانستم که اندر آن بزه‌ای است بزرگ... این چنین مرداری و نیم کافری بر من چنین استخفاف می‌کند». اینجا «خودی» نژادی در تقابل با «خودی» ایدئولوژی رنگ می‌بازد؛ «گفتم دریغا مسلمانی که از پلیدی نامسلمانی اینها باید کشید». معتصم هم این بی‌اعتنایی افشین را به نژاد او منتسب می‌کند و شکست‌های صدر اسلام را عامل کینه او می‌داند: «لکن هرکس آن کند که از اصل و گوهر وی سزد»^۲.

اما در حکایت بزرجمهر به گونه‌ای مبهم و کنایه‌آمیز سخن می‌گوید، ابتدا از دین زردشتی او به تحقیر سخن می‌گوید «که دین با خلل بوده است» سپس وصیت‌نامه‌ای آکنده از معارف عالی اخلاقی از او روایت می‌کند که مخاطب را به حیرت و کنجکاوی وامی‌دارد که چگونه ممکن است پرورده «دین گبرکان» چنین سخنانی بر زبان براند.^۳

نگاه بیهقی نسبت به ترک‌ها چند لایه است و او با توجه به مقتضیات زمان با درجات متفاوتی آنها را طرد می‌کند. غزنویان غلامان ترک نژاد دربار سامانیان بودند که فرهنگ و خوی ایرانی یافتند. مسعود که شخصیت اول تاریخ اوست و به ظاهر بیهقی او را در گروه مای خود جذب می‌کند، دیگر ترک نیست؛ بسان پادشاهان ایران باستان بار می‌دهد، به شراب و نشاط می‌نشیند. مراسم جشن نوروز و مهرگان و سده را پاس می‌دارد. به فارسی خوب سخن می‌گوید که «درپاشیدی و شکر شکستی»^۴. اما در دربار او و به‌ویژه در میان

۱. همان ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۴۲۵.

۴. همان، ص ۲۱.

سپاهیان‌ش ترکیب و ناهمگونی نژادی و به‌ویژه تنازع و اصطکاک میان ترک و تاجیک فراوان دیده می‌شود. مرزهای به ظاهر محو شده نژادی ترک و تاجیک در تاریخ بیهقی در لحظات سخت و حساس تاریخی پررنگ می‌شود و اختلاف نژادها خود را نشان می‌دهد و «خودی» یگانه شده به «دیگر»ها بدل می‌شود. در جنگ طلخاب که سپاه طغرل و مسعود در نبردی سهمگین درمی‌آویزند، بیهقی گویا خود را تازیکی می‌بیند که شاهد نبرد دو سپاه ترک نژاد است که به سختی تمام برهم می‌کوبند. «گفتی جهان می‌بجیند و فلک خیره شد از غریو مردمان و آواز کوس‌ها و بوق‌ها و طبل‌ها... خصمان پیدا آمدند با لشکری سخت قوی با ساز و آلت تمام... من و مانند من تازیکان خود نمی‌دانستیم که در جهان کجاییم و چون می‌رود».^۱

آن گونه که از فحوای کلام بیهقی می‌توان دریافت، هندوها اغلب پیاده نظام، ترک‌ها سوار بر اشتر و تاجیک‌ها اسب سوار بودند. بیهقی عامل شکست دندانقان را غلامان ترک عصیان‌گری می‌داند که پیش از جنگ دندانقان، نافرمانی را آغاز و تهدید می‌کنند که ما «بر اشتر پیداست که چند توانیم بود، فردا اگر جنگ باشد، اسبان تازیکان بستانیم که بر اشتر جنگ نتوان کرد»^۲ و در روز جنگ غلامان سرایی از اشتر بزیر آمدند و اسبان ستمدن گرفتند از تازیکان...» و عاقبت «به یک دفعه سیصد و هفتاد غلام با علامت‌های شیر بگشتند و بترکمانان پیوستند» گرچه سپاهیان ترک مسعود خیانت پیشه کردند، اما گویا اینجا ایرانیان، در مقابل ترکمانان غیر، مسعود را از خود می‌دانند، چرا که منافع سیاسی و اقتصادی و مهم‌تر از همه امنیتشان به سرنوشت این جنگ وابسته است و در میان دو لشکر ترک - غزنوی و سلجوقی - غزنویان را «خودی» ایرانی و سلجوقیان را «دیگری» ترک می‌بینند. بنابراین «غلامان تازیکان با امیر نیک بایستادند و جنگ سخت کردند از حد گذشته».^۳ او عامل برافتادن دو سپاه سالار بزرگ ترک - اریارق و غازی - را بی‌تجربگی و عدم تدبیر چاکران بی‌اصل و نژاد و حامل ذکر آنها می‌داند و چنین طعنه می‌زند: «ترکان

۱. همان، ص ۷۶۰.

۲. همان، ص ۸۲۱.

۳. همان، ص ۸۳۴.

همی گرد چنین مردمان گردند و عاقبت ننگرند تا خلل افتد». نمونه دیگر این ترکان «دیگری» شده در تاریخ بیهقی طغرل «کافر نعمت» است که علیه خداوند خود یوسف سبکتگین جاسوسی می‌کند. «این ترک ابله این چُرِیک بخورد و ندانست که کفران نعمت شوم باشد».^۱

در مناسبات سیاسی و خارج از مرزهای غزنویان، همسایگانی چون: علی تگین در سمرقند و بخارا؛ و سلجوقیان در ماوراءالنهر ترک نامیده می‌شوند. سمرقند و بخارا فرهنگی ایرانی دارند. علی تگین همسایه قدرتمند غزنویان است و در حالت ترک مخاصمه بسر می‌برد. سلجوقیان، بیایان گردانی قدرت طلب و پرخاشجو هستند که دغدغه اصلی سیاست خارجی دولت مسعود منازعه با این گروه است. این گروه که با عنوان «سلجوقیان» و «ترکمنان» در تاریخ بیهقی نامیده شده‌اند، غیرهایی هستند که به خطا در داخل خاک کشور اسکان یافته‌اند. بیهقی بارها از زبان رجال سیاسی به‌ویژه وزیر خواجه احمد حسن به این سیاست غلط محمود اعتراض می‌کند که «بابتدا خطا بود این ترکمانان را آوردن و به میان خانه خویش نشاندن».^۲ به‌رغم آن چه بیان شد، بیهقی از برخی ترکان به نیکی یاد می‌کند، از آن جمله یکی آلتوتناش است، او از بزرگان و وفاداران عهد محمودی است، بیهقی او را ترک خردمندی می‌داند که «در بیداری و هشیاری چنو نیست».^۳ «محتشم و خویشتن‌دار» است که «هیچگاه خلاف عهد نمی‌کند و خود را بهر غزنویان به کشتن می‌دهد».^۴

همچنین از برخی ترکان دیگر چون: سبازی و بگتغدی که از نظامیان هستند، بدگویی نمی‌کند. گویی آنها در حوزه «خودی» بیهقی سهیم می‌شوند. بگتغدی در اولین جنگ سپاه مسعود با ترکمانان فرمانده لشکر است. بیهقی جهت توجیه شکست سپاه تحت فرماندهی

۱. همان، ص ۲۸۳.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۴۹.

۴. همان، ص ۴۰۹.

۵. همان، ص ۴۰۸.

او، پیش از حرکت سپاه از دخالت فرماندهان جوان در امر فرماندهی و پیری و ناتوانی بگنجدی روایت می‌کند. «من مردی‌ام پیر شده و از چشم و تن درماند... و درسالاری نباید مخالفتی رود». ^۱ همچنین از سستی او در فرماندهی غلامان در جنگ سرنوشت ساز دندانقان به آسانی می‌گذرد.

۳. الگوی منطقه گرایی: «خودی» خراسانی و «دیگری» عراقی

تاریخ بیهقی؛ اثری خراسانی است، بیهقی در تاریخ خود ابتدا خراسان و سپس غزنین را محوریت و مرکز امور قرار می‌دهد و ولایات دیگر را فرع می‌داند. حره ختلی - عمه مسعود - در نامه‌ای به مسعود بیان می‌دارد که «اصل غزنین است و آنگاه خراسان و دیگر همه فرع است». ^۲ مسعود هم در نامه‌ای که به خلیفه می‌نویسد، بر این باور است به همین علت اصفهان و ری و جبال را رها می‌کند و به سوی خراسان باز می‌گردد.

وقتی بیهقی از خراسان به‌ویژه نیشابور سخن می‌گوید، نوعی شیفتگی و دل‌دادگی در کلامش هویداست. با این شهر حس هم‌زاد پنداری دارد. با حظ تمام از محله‌ها و قصرهای نیشابور و کاخ‌های حسنکی مفروش به فرش‌های گران قیمت سخن می‌گوید. فصلی مفصل در حق خاندان تبانی - بوطاهر و بو صادق - قلم فرسایی می‌کند. ^۳ توضیحات سوگ‌مندانه‌اش در باب حسنک نیز بی‌تأثیر از این حس نیست. از دانشمندان و صنعتگرانی سخن می‌گوید که به خواست محمود غزنوی از خراسان به غزنین کوچانده شدند و رونق و برازندگی را به پایتخت نو هدیه آوردند.

برخلاف نیشابور که شهر یادها و خاطره‌های بیهقی است، از غزنین آراستگی و شکوه و شوکت شاهانه را بیشتر توصیف می‌کند. جشن‌های عروسی محمد و مسعود، بر پایی مراسم و اعیاد و جشن‌های سلطنتی که در چشم و دل بیهقی جوان دو چندان جلوه می‌کند. در تاریخ بیهقی یک نوع حس «غیر» شدگی نسبت به عراق و غرب ایران دیده می‌شود

۱. همان، ص ۶۲۶.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۲۵.

و این واقعیت از زبان بسیاری از شخصیت‌های سیاسی عصر غزنوی بازگو می‌شود. حکومت غزنوی میراث سلسله سامانیان است و در گذشته بین سامانیان در خراسان و آل بویه و کاکویان در مرکز و غرب ایران رقابت و تضاد سیاسی وجود داشت که اختلافات مذهبی و کلامی بر این تضاد دامن می‌زده است. گویا حکومت غزنوی پس از سامانیان وارث تضاد و تقابل عراقی - خراسانی شده بود.

در تبختری که در زبان خراسانیان نسبت به عراقیان دیده می‌شود، البته به این نکته نیز معترفند که آنها منفور عراقیان هستند. مسعود در جمع رجال حکومتی از تجربه خود می‌گوید: «شما حال آن دیار ندانید و من بدانسته‌ام، قومی اند که خراسانیان را دوست ندارند». بوسهل حمدوی نیز ری و جبال را دیار مخالفان می‌داند.^۱

مسعود که مدتی را در عراق گذرانده، وقتی به سوی خراسان حرکت می‌کند، گروهی از رجال سیاسی و دیوانی را به همراه خود دارد. این گروه وقتی به خراسان و غزنین می‌رسند، غریبه‌هایی هستند که رجال با سابقه محمودی آنها را به چشم رقیب خود می‌نگرند که چشم در مقام ایشان دارند. از میان این افراد بیهقی از طاهر دبیر و بوالقاسم حریش و... نام به میان می‌آورد. این افراد هم به لحاظ عراقی بودن در گروه «دیگری» منطقه‌ای قرار می‌گیرند و هم به لحاظ مقام دبیری رقیبانی هستند که برای تصاحب مناصب دیوانیان خراسانی، کمر به نابودی آنها بسته‌اند، تعدادی از آنها مذهب شیعه دارند، بنابراین بیهقی که بر مذهب ماتریدی است، آبه دلایل متعددی چون رقابت شغلی، علقه‌های منطقه‌ای و اختلاف مذهبی دبیران عراقی را طرد می‌کند و برجستگی گروه خود را نشان می‌دهد. از آن جمله طاهر دبیر عراقی که وقتی در نوشتن «منشور اشراف»، اقبال سلطان به بونصر را می‌بیند، سیر می‌افکند. بوالحسن جلیلی نیز از عراقیانی است که به مقام بونصر رشک می‌برد و پس از مرگ او، با بیهقی رقابت می‌کند. اما به‌رغم رویکرد منطقه‌ای بیهقی در جذب و طرد افراد، در این تاریخ برخی کارگزاران خراسانی چون بوسهل زوزنی،

۱. همان، ص ۴۹۹.

۲. همان، ص ۵۰۴.

۳. جلیل مشیدی، «مباحث کلامی در تاریخ بیهقی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۶، ۱۳۸۹، ص ۴۱.

بوسهل حمدوی و ... طرد می‌شوند و بالعکس برخی کارگزاران عراقی همچون احمد عبدالصمد شیرازی وزیر مورد توجه بیهقی قرار می‌گیرند. از سه الگوی طردی که سخن به میان آمد، در هر یک استثنائاتی دیده می‌شود که مرزبندی این هویت‌ها را سیال می‌کند، بنابراین باید حوزه هویتی وسیع‌تری یافت که بتواند این الگوها را در خود بگنجانند. این واکاوی ما را به یافتن حوزه هویت سیاسی رهنمون می‌شود که می‌تواند به حضور تمام انواع این استثناها در مرزبندی هویتی پاسخ دهد. در هر گروه اجتماعی افرادی با رده‌بندی‌های متفاوت اجتماعی می‌توانند قرار بگیرند. اگر این نگاه را به گروه‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی حاکم بر جامعه تعمیم دهیم، می‌توان در هر گروه سیاسی افرادی با هویت‌های اولیه مختلف و ویژگی‌ها و رده‌بندی‌های اجتماعی متفاوت دید، که به نظر می‌رسد همین تقسیم‌بندی شالوده و اساس مرزبندی هویتی را در تاریخ بیهقی تشکیل می‌دهد و الگوهای او در ساختن «خودی» و «دیگری» نه صرفاً بر اساس قومیت و منطقه‌گرایی و دیوانسالاری بلکه مجموعه‌ای از این عوامل در دسته‌بندی سیاسی او معنا می‌یابد.

۴. الگوی سیاسی: «خودی» پدریان و «دیگری» پسران

آنچه در سراسر این تاریخ به وضوح ذهن خواننده را متوجه خود می‌کند؛ منازعه، کینه‌توزی و توطئه دو گروه (پدریان و پسران) علیه یکدیگر است. مولف دربار را به صورت کانون توطئه نشان می‌دهد که جاسوسی مهمترین استراتژی درباریان برای حفظ جان و کسب جاه است.

جناح پدریان شامل خواجه احمد حسن میمندی وزیر، بونصر مشکان رئیس دیوان رسالت، حاجب علی سپهسالار لشکر غزنوی، آلتونتاش حاکم خوارزم، یوسف سبکتگین برادر سلطان محمود، حسنگ وزیر سلطان محمود و ... می‌شود. جناح پسران نیز اریارق حاکم هندوستان، حاجب غازی فرمانده لشکر، عبدوس حاجب دربار مسعود، بوظاهر دبیر، بوالحسن عبدالجلیل دیوانی و ... را در بر می‌گرفت. سرآمد این گروه بوسهل زوزنی است که شخصیت تاریک تاریخ بیهقی است و تمام افتخارش بر این است که «فلان را من

فروگرفتم». بیهقی در تاریخ خود که به داستان بلندی می‌ماند، تقابل و تعارض این دو جناح و عملکرد توطئه‌آمیزشان را به نمایش می‌گذارد، همانگونه که توطئه و اغراق اطرافیان مسعود کسانی چون حسنک وزیر را بر مرکب چوبین می‌نشانند، بیهقی از ترفند آشکار و پنهان بزرگان پدربان و اعیان دیوانی نیز پرده برمی‌دارد.

او در سخنانی که از زبان پدربان نقل قول می‌کند، به معرفی این گروه و سوگیری‌شان نسبت به حکومت غزنوی می‌پردازد. اینان زمان محمود را، با نقدهایی که بر استبداد او وارد می‌کنند، بهترین زمان‌ها می‌دانند و معتقدند که باید به همان روش و اصول، حکومت را اداره کرد. بونصر گوید: «[سلطان محمود] مردی بود که وی را در جهان نظیر نبود به همه باب‌ها و روزگار او عروسی آراسته را مانست... بنده را آن خوشتر که امروز بر راه رفته آید». آلتونتاش نیز در ملاقات کوتاه با امیر مسعود از کفایت محمود «که مدت یافت و دولت و قاعده ملک سخت قوی و استوار نهاد». سخن می‌گوید و از سلطان جوان می‌خواهد که «هیچ کس را زهره و تمکین آن نباشد که آن قاعده‌ها بگردانند». آدر مقابل مسعود که می‌خواهد خود را از زیر سایه پدر باشکوه و بی‌نظیر به در کند، نیاز به کارگزاران جوانی دارد که چشمان‌شان از مهابت سلطانی پُر، و دلشان از بخشش‌های پادشاهی بزرگ سیر نباشد، تا بتواند رسوم جدیدی ایجاد کند. اگر به پدربان نیز مقام و جایگاه می‌بخشد، از سر ضرورت است. پس از فتنه بوسهل درباب آلتونتاش که خوارزمشاه را هراسان و رمیده و خوارزم را از کف رفته می‌بیند، به وزیر می‌گوید: «خواجه را بیاید دانست که پس از این هرچه کرده‌آید در ملک و مال و تدبیرها همه باشارت او رود» و خواجه بگریست و گفت: «خداوند را بیاید دانست که این پیری سه و چهار که اینجا مانده‌اند، از هزار جوان بهتراند، خدای عزوجل ایشان را از بهر تأیید دولت خداوند را مانده است، ایشان را زود زود به باد نباید داد».^۳

۱. همان، ص ۷۵

۲. همان، ص ۱۰۷.

۱. همان ص ۴۱۷

بیهقی از برانداختن رسوم حسنی در نیشابور یاد می‌کند که اولین نشانه‌های تغییر در سیاست‌های مسعود است و آنجا که به ظاهر به بونصر می‌گوید، امور به همان قاعده پیشین خواهد بود، اما در عمل و «حقاً ثم حقاً» که دو هفته پرنیامد و از هرات رفتن افتاد که آن قاعده‌ها بگردانیده بودند.^۲ آلتون‌تاش قاعده‌های نویناد مسعودی را کثر می‌بیند و با آه و افسوس می‌گوید: «آن نظام که بود بگسست». گروه نخست رجال سیاسی، مردان ورزیده و بزرگان مذهب دولت محمودی و خواهان حفظ وضع موجود هستند ایشان با تمام اختلافی که با مسعود دارند، خود را وفادار به حکومت غزنوی می‌دانند و قصد شکستن ساختار را ندارند. علی حاجب - سپهسالار محمودی - که با سپاه گران خود را به مسعود تسلیم می‌کند؛ بیان می‌دارد که با این سپاه می‌تواند دنیایی را فتح کند، اما «هرگز از من خیانت و کثی نیامده است». آلتون‌تاش بر این باور است که «اگر کشته شوم رواست در طاعت خداوند خویش شهادت یابم». اما پسران که سخت به ثروت و مقام ایشان چشم دارند، آشکار و نهان علیه آنها توطئه می‌کنند، سرانجام حسنک دستگیر، مصادره و اعدام؛ علی حاجب و یوسف سبکتگین دستگیر و زندانی و کشته و آلتون‌تاش بد دل و هراسان شدند.

گروه دوم، مردان نوحاسته، دوست‌دار و برکشیدگان مسعودند. آنها بر مقامات بالاتری چون وزارت و دبیری چشم دوخته‌اند. ثروت محمودیان را به چشم و دل سلطان بزرگ جلوه می‌دهند و خواهان برچیدن اصول عهد محمودی و ایجاد نظمی جدید هستند. رزانت گروه اول، بیشتر با وزارت، سیاست‌ورزی، کاردانی و دبیری و نویسندگی وصف شده؛ و قدرت گروه دوم بر امور نظامی و اطلاعاتی قرار گرفته است. در هر دو گروه مردان بزرگی از هر نژاد و مقام و منصبی وجود دارند، اما بیهقی برای پدریان، جایگاه والایی را قائل می‌شود. او فضایل پدریان را در مقابل رذایل پسران قرار می‌دهد و به صورت مکرر واژه

۲. همان، ص ۷۶

۳. همان، ص ۹۹.

۴. همان، ص ۵۸

۴. همان، ص ۴۴۰.

پدریان یا محمودیان را در تاریخ خود تکرار می‌کند، در حالی که واژه پسران بسیار به ندرت (یک بار) ذکر می‌شود. پدریان عمده‌ترین گروه «خودی» است که بیهقی در تاریخ خود می‌آورد، بنابراین با تقسیم شخصیت‌های کتاب به دو گروه، پسران شامل وسیع‌ترین دامنه الگوی طردی است که دیگر الگوهای طرد در محیط آن قرار می‌گیرند. عمده‌ترین نقطه اختلاف دو جناح بر سر جانشینی است. پدریان طبق سنت ایران باستان بر نژاده بودن پادشاه تاکید داشتند، به همین سبب ایشان گرد محمد برآمدند که مادرش از نجیب زادگان بود. همین اندیشه پیش از این سبب شده بود که سبکتکین اسماعیل را در جانشینی بر محمود مقدم بدارد.

تنها نقطه اشتراک این دو گروه سیاسی، وفاداری به نظام سیاسی حکومت غزنوی است که از آن به «سلسله‌گرایی» تعبیر می‌کنیم. بیهقی وفاداری جناح پدریان را به ساختار سلسله غزنوی به طرق گوناگون نشان می‌دهد؛ در سخنان بزرگانی چون علی حاجب و آلتونتاش در آخرین روزهای زندگی این وفاداری دیده می‌شود.^۱ وفاداری جناح پسران به سلسله غزنوی گرچه به صراحت در بیان بیهقی منعکس نشده است؛ اما تمکین بوسهل بر فرو گرفته شدن در غائله آلتونتاش و پرهیز حاجب غازی در پناهندگی به حاکم ترکستان را می‌توان از نمونه‌های این وفاداری به امید نجات دانست. اما وقتی پای حذف کامل سیاسی از قدرت به میان می‌آید، هر یک از دو جناح برای برتری بر دیگری به دشمن خارجی متوسل می‌شوند. پسران دو خطای فاحش دارند، اول اینکه برای جنگ با محمد با علی تگین (دشمن خارجی) هم پیمان می‌شوند و دوم ترکمانان را که «مسته خراسان بخورده بودند... استمالت کردند و بخواندند»^۲، نسل دوم گروه پدریان (فرزندان و غلامان بازمانده از تصفیه‌های سیاسی) نیز با پیوستن به سلجوقیان، مقدمه شکست دنداقان و زوال مسعود را فراهم کردند.

از نظر بیهقی، که سخنگوی جناح پدریان است، انسان دارای دو گوهر است؛ یکی، اکتسابی چون خرد و همت عالی دانش و دیگری گوهر اصل و نسب. او کسی را برتر

۱. همان.

۲. همان، ص ۷۷.

می‌داند که هر دو این گوهرها را داشته باشد. درباره تلک هندو گوید: «مردی جلد آمد و اخلاق ستوده نمود و در آن مدت که عمر یافت زیانش نداشت که پسر حجامی بود و اگر با آن نفس و خرد و همت اصل بودی نیکوتر نمودی که عظامی و عصامی بس نیکو باشد».^۱ بیهقی گروه پدریان را علاوه بر توصیف به داشتن هنر اکتسابی، دارای گوهر ذاتی می‌داند. اینان کسانی هستند که به مقام و منصب سیاسی زینت می‌دهند و در تنهایی عزلت شکوه خود را از دست نمی‌دهند. علی حاجب شوکت شاهانه دارد؛ «چون به دهلیز نشست هرکس که رسید او را چنان خدمت کرد که پادشاهان را کنند».^۲

بونصر «سوی دیوان رسالت نمی‌نگریست».^۳ خواجه احمد احسن به وزارت تن در نمی‌دهد و می‌گوید: «من پیر شده‌ام».^۴ طی دو سه روز «قریب پنجاه، شصت پیغام رفت، درین باب البته اجابت نکرد».^۵ در مقابل، گروه پسران را افراد بی‌اصل و نژادی می‌داند که تنها جاه و مقام به ایشان شأن و ارزش داده است. در باب غازی و اریارق دو تن از سالاران سپاه مسعود که مقام یافته‌اند از زبان بگتغدی پیر می‌گوید: «در سراهای محمودی خامل ذکرتر از این دو تن کس نبود، هزار بار پیش من زمین بوسه داده‌اند».^۶ بوسهل وقتی به مقام می‌رسد: «بادی گرفت که از آن هول‌تر نباشد».^۷

بیهقی و مخاطبان

بیهقی از ۴۱۶ تا ۴۴۲ ق. در دیوان رسالت، شش امیر غزنوی به سمت دبیری و کتابت اشتغال داشت. پس از سال‌ها، دسته‌بندی‌های سیاسی پدریان و پسران در جریان رقابت میان علی - فرزند مسعود - و عبدالرشید دوباره سر برآورده بود، با پیروزی دولت مستعجل

۱. همان، ص ۵۲۴

۲. همان، ص ۶۲

۳. همان، ص ۶۱

۴. همان، ص ۱۸۳

۵. همان، ص ۱۸۴

۶. همان، ص ۲۸۶

۷. همان، ص ۱۸۶

عبدالرشید - که بیهقی پس از محمد تنها او را لایق حکومت می‌دانست - جناح پدریان دوباره به قدرت بازگشت، اما به دنبال طغیان طغرل «کافر نعمت»، بیهقی معزول، محبوس و اموالش مصادره شد و پس از رهایی در زمان فرخزاد، از خدمت کناره گرفت. آنگاه که بیهقی تاریخ خود را می‌نگارد، عمده‌ی نسل اول پدریان و پسران گذشته شده‌اند، اما هنوز اذنان این جریان‌ها و درگیری آنها ادامه دارد. او پس از گذشت سال‌ها از زمان حبس خود می‌گوید: «در تبعیت آنم». بیهقی با نوشتن تاریخ و بیان ناگفته‌های خود تلاش می‌کند، موضع رقیب را به چالش بکشد و بازنمایی دیگری را از موقعیت و تعامل آن روزگار تصویر نماید.

نگارش بیهقی، به نوعی جانبداری از جریان پدریان است. او بارها مخاطب خود را خردمندان و دانایان می‌نامد، تأکید بر «خردمندان» هدایت مخاطبان زیرک و ظریف به نکته‌هایی است که بیهقی هنوز پس از گذشت سال‌ها نمی‌تواند به وضوح آنها را بیان کند خواننده نکته سنج باید در لابه‌لای حکایت‌ها معانی پنهان را صید کند. این که بیهقی در دو جا از تاریخ خود با دریغ و افسوس از نابود شدن یادداشت‌ها و تعلیق‌های خود سخن می‌گوید؛ نشان می‌دهد، نوشته‌های بیهقی می‌توانست، گذشته‌ای را روایت کند که بر حوادث حال و آینده تأثیرگذار باشد و اینکه بیهقی هنگام آغاز نگارش کتاب از بزرگان دربار ابراهیم غزنوی سخن می‌گوید که اگر «براندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند تیر بر نشانه زنند»،^۱ و در مقام مقایسه خود با ایشان گوید: «ایشان سوارند و من پیاده» نوعی بیان غیرجدي و تعارف برخاسته از روحیات شرقی است که باید معنای متضادی از آن استنباط کرد.

مخاطبان بیهقی از نظر زمانی دو گروه هستند؛ یکی مخاطبان هم‌زمانی که از همسن و سالان بیهقی و از معمرین زمان محمود و مسعود هستند که می‌توانند صحت و سقم این روایات را مهر تایید بگذارند. بیهقی مدام در طول نگارش اثر خود این مخاطبان را که شاید هنوز سود و زیانی در نظام غزنوی دارند، پیش چشم دارد و در نظر دارد که مبادا

۱. ابن فندق (۱۳۶۱)، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: مروی، ص ۱۷۷.

۲. تاریخ بیهقی، ص ۱۲۹.

نوشته‌هایش از سوی شاهدان زنده و ذی نفع مورد انکار قرار گیرد. «آن نوشتن که پیران محمودی و مسعودی چون بر آن واقف شوند، عیبی نکنند». گروه دیگر مخاطبان در زمانی هستند که باید در طول تاریخ درباره‌ی بیهقی و تاریخ او قضاوت کنند. آنجا که بیهقی بر مخاطب «خردمند» و «دانا» تأکید می‌کند، مخاطبان خارج از فضای غزنه و قرن پنجم را در نظر می‌گیرد. کسانی که باید حقایق تاریخی مربوط بر افتادن و شکل‌گیری حکومت غزنوی، تنازع گروه‌ها و جناح‌های سیاسی آن را از لابه‌لای انبوه مطالب بیهقی جدا کنند.

تبیین: (تقابل استبدادسلطانی و تدبیردیوانی)

فرآیندهایی که هویت در طی آن با معیار گروه‌ها و رده‌ها تعریف می‌شود، آگاهانه یا ناآگاهانه وجود نوعی نظام پایگانی قدرت را از پیش مفروض می‌داند. گمان می‌رود که به هیچ روی نمی‌توان ملاحظات ناظر به مناسبات قدرت و به بیان کلی‌تر مسئله ظلم و ستم را نادیده گرفت. دعاوی و مطالبات هویتی نیز که به نام گروه اقامه می‌شود، غالباً به تصور برملا ساختن و اصلاح این مناسبات در راستای تحقق برابری و عدالت بیشتر صورت می‌بندد.^۲ هر رخداد ارتباطی از جمله تولید متن نه تنها می‌تواند نظم اجتماعی را بازتولید کند، بلکه با استفاده خلاقانه از زبان، آن را تغییردهد،^۳ اما در این میان متن تاریخ بیهقی در رابطه با حوزه قدرت چگونه عمل کرده است؟ بیهقی می‌خواهد با خلاقیت خود، سلطه صورت‌بندی ایدئولوژیکی پسران را زیر سوال ببرد، البته باید به این نکته توجه کرد که متون، توانایی تاثیرگذاری مستقیم بر ساختار را ندارند و تنها به واسطه گفتمان‌شان چنین نقشی را بازی می‌کنند.

اگر بخواهیم تاریخ بیهقی را به یک داستان بلند و رمان مانند کنیم، قهرمان یا قهرمانان این داستان چه کسانی هستند؟ شخصیت اول کیست؟ ضد قهرمان کدامست؟ بسیاری را باور بر این است که قهرمان داستان بلند بیهقی، مسعود است. توصیفاتی که او از شجاعت‌ها

۱. همان، ص ۸۰۲.

۲. نقد پست مدرنیته (بحران‌های هویت)، ص ۳۷.

۳. نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ص ۱۲۶.

و بخشش‌ها و خوش خلقی‌ها و هنرمندی‌های او عرضه می‌کند، این حدس را به گمان نزدیک می‌کند؛ اما واقعیت این است که نگاه بیهقی نسبت به مسعود در سیر تاریخ بیهقی تغییر می‌کند. چهره مسعود - بدون احتساب اعدام حسنک - در آغاز روایت چهره روشن و درخشانی است که اندک اندک تیره و کدر می‌شود و در آخر تصویری که بیهقی از او نقش می‌زند، ظلمانی است یعنی یک شخصیت پویا که از قهرمان، تبدیل به ضد قهرمان می‌شود؛ اما شخصیت مقابل مسعود کیست؟ شخصیت مقابل مسعود کسی است که از فراز و فرود به دور است و پیوسته نیک می‌اندیشد و درست عمل می‌کند. بیهقی سه شخصیت را در مقابل مسعود قرار می‌دهد: بونصرمشکان، خواجه احمد حسن، خواجه احمد عبدالصمد؛ اگر این سه نفر را در دیوان رسالت و مقام وزارت خلاصه کنیم، تقابل «تدبیر دیوانی با استبداد سلطانی» از بارزترین و پرتکرارترین مضامین بیهقی می‌گردد. اینان گاه به صراحت و اغلب به تعریض و کنایه از تدبیرهای غلط سلطانی انتقاد می‌کنند و بیهقی در میان این گفتگوها، جانب ایشان را می‌گیرد و خرد دیوانی را در برابر قدرت سلطان که با برجسب دهی استبداد به ابتدال و چالش کشیده می‌شود، برجسته می‌کند.

نگاه آرمانی بیهقی به مقام پادشاه را در انتظارات و توصیفات او از مسعود می‌توان دید. او به شکار شیر می‌رود و افسانه‌های رستم و بهرام گور را به واقعیت بدل می‌کند. در جوانی «از پشت اسب مبارز ربود»^۱. «وزنه برداری توانا و کشتی‌گیری هنرمند است»^۲، در سخاوت و پذیرش عذر تقصیرها بی‌مانند است، «در بذله‌گویی»^۳ شکرستانی بود در همه حال‌ها و «در سخنوری و کتابت و فهم دقائق و ظرافت سخن بی‌مانند است» و در توطئه و گماردن جاسوس «آیتی بی‌همتاست». نقشه مهندسی قصر «عدنانی» را خود طراحی کرده، در آرایش سپاه و فنون جنگ منتهای اندیشه است. با این همه دو صفت بایسته و ضروری پادشاه را بیهقی از او سراغ نمی‌دهد. اول این که تدبیر و سیاست ملک نمی‌داند و دیگر این که استبداد رای دارد که همه این هنرها را می‌پوشاند. گزارش این دو رذیلت

۱. همان، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۱۵۰، ۱۴.

۳. همان، ص ۱۵۸-۱۵۷.

اخلاقی در وجود او از زبان بزرگان دربار (پدریان) از همان آغاز حکومت به کنایه شروع می‌شود و هر چه به پایان کتاب و حوادث تلخ شکست‌های پی‌درپی از ترکمانان نزدیک می‌شود، به صراحت بیان می‌شود.

در ابتدای حکومت مسعود، انتقادهای بیشتر متوجه اطرافیان او است و مدام از گروهی سخن گفته می‌شود که خواسته‌ی خود را به مسعود تلقین می‌کنند؛ اما با ادامه بی‌تدبیری‌ها و استبداد سلطان، بیهقی رفته رفته نتیجه تمام تصمیمات غلط را متوجه خود سلطان می‌کند او حتی از زبان بوسهل زوزنی می‌گوید: «این کار (استبداد) از حد بگذشت». تقریباً در اکثر تصمیم‌های سرنوشت ساز و عزل و نصب‌ها و جنگ و صلح‌ها تدبیر وزیر و بونصر در یک سو قرار دارد و تدبیر سلطان در سوی دیگر و چون به استبداد، رای خود را بر ایشان غلبه می‌دهد، نتایج زیانبار عاید حکومت می‌شود.

بیهقی با ظرافت تمام در سراسر تاریخش تدبیر صائب وزیر و بونصر را در مقابل تدابیر غلط سلطان شاخص می‌کند. خواجه در باب ری می‌گوید: «بنده را خوش‌تر آید که آن نواحی را به پسر کاکو داده آید... لشکرگران و سالاری آن جا ایستاده حاجت نیاید، اما مسعود گوید: «سالاری محتشم باید فرستاد با لشکر گران تا وی را کنده آید». برای منطقه گران و طبرستان، خواجه، علی دایه و ایاز را (هر دو از جناح پدریان) پیشنهاد می‌کند و امیر نمی‌پذیرد و تاش فراش را که از ری با خود همراه داشته، نامزد می‌کند. خطای بزرگ مسعود در گرفتن امیران ترکمانان است: «جهد باید کرد تا این مقدمان را فرو گرفته آید که در سر فساد دارند». ^۱ و خواجه با تدبیر درست با این رای مخالف است.

مسعود می‌خواهد به تأسی از پدر به غزو هندوستان برود و این در حالی است که خراسان و کرمان و عراق در تلاطم است و خواجه گوید: «اگر رای عالی قصد هندوستان کند، این کارها همه فروماند و باشد که بپیچد». ^۲ طرفه اینکه در پایان تمام این وقایع، درستی تدبیر وزیر و بونصر بر بی‌تدبیری سلطان آشکار می‌شود و این دو در خلوت خود

۱. همان، ص ۳۴۵.

۲. همان، ص ۳۴۸.

۳. همان، ص ۳۷۵.

آنگاه که چشم سلطان و مخالفان را دور می‌بینند به جد یا به طنز از بی‌تدبیری سلطان و اطرافیان سخن می‌گویند. خواجه در باب بدگمان کردن آلتوتناش می‌گوید: «کار نااندیشیده را عاقبت چنین باشد».^۱ «این خداوند اکنون آگاه شد که رمه دور برسد!».^۲

با مرگ وزیر با مهابت امور سلطنتی لرزان، دخالت اطرافیان افزونتر و استبداد سلطان بیشتر می‌شود. امیر بارها گفته بود: «خواجه ما را پدر است».^۳ آیین کبر سنی بر شهامت و کفایت وزیر می‌افزود. با انتخاب خواجه احمد عبدالصمد، دوباره دیوان رسالت و وزارت در برابر استبداد و خودرایی سلطان آرایشی نو می‌یابد، اما گویا رذیلت‌های مسعود بر فضیلت‌های او سنگینی می‌کند، انتقادهای بیهقی از زبان بونصر افزون‌تر و صریح‌تر بیان می‌شود و گویا آن امیری که یگانه روزگار بوده و در هر امری آیتی بود، دیگر در نظر بیهقی ارج چندانی ندارد.

بیهقی مرد دربار است، امور شرعی را از زاویه یک فرد متشرع و زاهد نمی‌بیند، او که بارها مجلس شراب نوشی بزرگان را توصیف کرده با اعمال خلاف عرف و عفت مسعود در داستان خیشخانه هرات با بیان این‌که «جوانان را شرط است که چنین و مانند این بکنند».^۴ به آسانی می‌گذرد پس از وقایع حمله به آمل تا فرار دندانقان بارها از شراب‌خواری و لهو و بطالت مسعود انتقاد می‌کند، زیرا این عادت رو به افراط پادشاه امور ملک را نابسامان کرده است. وقتی خبر حمله ترکمانان می‌رسد، وزیر گفت: «خبر مهمی است و امیر را باید آگاه کرد». بونصر پاسخ داد: «همه شب شراب خورده است تا چاشتگاه فراخ و نشاط خواب کرده است گفت چه جایگاه خواب است؟!...».^۵ بونصر در مقام مشورت بی‌پرده می‌گوید: «یک چندی دست از طرب کوتاه باید کرد و تن بکار داد». بونصر برای رساندن

۱. همان، ص ۴۱۳.

۲. همان، ص ۴۱۴.

۳. همان، ص ۳۷۶.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. همان، ص ۶۱۳.

۶. همان، ص ۶۲۲.

خبر شکست سپاه بکتغدی می‌رود، اما می‌شنود: «وقت سحر خفته است و به هیچ گونه ممکن نشود تا چاشتگاه فراخ بیدار کردن».^۱ از زمان تصمیم حرکت سلطان به سوی آمل تضادها بین وزیر و پادشاه پررنگ‌تر می‌شود. در گرفتن مالیات از گرگانیان،^۲ آدر فرستادن سپاه بکتغدی به جنگ ترکمانان که اظهار بندگی کرده‌اند.^۳ رها کردن ترکمانان و رفتن بسوی فتح قلعه هانسی،^۴ تعقیب بورتگین با سپاهی کلان در حالیکه او «دزدی رانده است».^۵ حرکت سپاه در سال قحطی و خشکسالی و بالاخره فرار به سوی هندوستان از ترس ترکمانان^۶ همگی برخواسته از استبداد و تدبیر غلط پادشاه است که رای وزیر و بونصر مخالف آن است.

بیهقی نه تنها در امور سیاسی و نظامی تدبیر صائب وزیر را در برابر استبداد و رای غلط سلطان برجسته می‌کند، بلکه در امور عاطفی و شخصی نیز وزیر را برتر می‌نشانند. وقتی خبر مرگ فرزند خردسال سلطان به او گزارش می‌شود، «امیر... از تخت فرود آمد و آهی بکرد که آوازش فرود سرای بشنیدند».^۷ بیهقی این واکنش سلطان را با ظرافت و زیرکانه در مقابل حادثه‌یی به مراتب صعب‌تر و واکنش ستایش برانگیز وزیر قرار می‌دهد. وقتی خبر قتل و مُثله شدن فرزند جوان وزیر به او می‌رسد «و از شهادت وی دیدم که آب از چشم وی بیرون نیامد».^۸

وزارت در تاریخ سیاسی ایران زمین، همواره به تنهایی به عنوان نهادی در دل حکومت عمل می‌کرده و در راس نیروهای حافظ ایران‌شهری قرار داشته است. در کتاب آثار الوزرا

۱. همان، ص ۶۲۹.

۲. همان، ص ۵۹۸.

۳. همان، ص ۶۲۷.

۴. همان، ص ۶۹۸.

۵. همان، ص ۷۴۰.

۶. همان، ص ۸۲۴.

۷. همان، ص ۸۹۵.

۸. همان، ص ۷۴۷.

۹. همان، ص ۶۱۷.

آمده است: «سلطنت را مطلقاً بنیاد بر وزارت است ... افراد نوع انسان را جمله کمالات و تمامت سعادت چه در دنیا و چه در آخرت متعلق به وزارت است». ^۱ در تاریخ ایران پس از اسلام در دربار خلفای عباسی و در برهه‌هایی که سلطان از نژاد غیرایرانی بود، اهمیت مقام وزارت برای ایرانیان دو چندان می‌شد، زیرا این نهاد سیاسی نمادی از اعمال قدرت و هویت ملی به حساب می‌آمد.

تعظیم و تکریم مقام وزارت در نگاه بیهقی امری اتفاقی نیست. او هر کجا از پادشاه بزرگی نام می‌برد، سهم وزیر را در این عظمت یادآور می‌شود. سبب قدرت اسکندر، «به یک تدبیر راست بود که ارسطاطیس استاد اسکندر کرد». ^۲ بزرگمهر حکیم را در هیات یک عارف و انسان برتر توصیف می‌کند و در مقام مقایسه سرانجام او با کسرای پادشاه می‌گوید: «وی بیهشت رفت و کسری بدوزخ». ^۳ از خاندان برمکی، خاندان سهل و بزرگانی چون بلعمی و... به نیکی یاد می‌کند.

مقام وزارت در حکومت غزنویان و با استبداد روز افزون سلطان هیچگاه نتوانست جایگاه گذشته خود را پیدا کند. از وزیران نامی این سلسله، ابوالعباس اسفراینی در زندان به قتل می‌رسد، حسنک وزیر اعدام، خواجه احمد حسن زندانی می‌شوند. بیهقی با آگاهی از جایگاه لرزان وزارت در حکومت غزنویان، آغاز حکومت مسعود را با توصیف تراژیک بردار کردن حسنک وزیر نشانه می‌رود و در سراسر تاریخ خود ترجیع‌بند غلبه استبداد سلطانی بر تدبیر خردمندان وزیر را برجسته می‌کند.

۱. سیف الدین حاجی عقیلی، (۱۳۳۷)، *آثار الوزرا* تصحیح میرجلال الدین ارموی، تهران: دانشگاه تهران.

ص ۲.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۴۲۸.

نتیجه

هویت از نگاه گفتمان امری سیال است. طبقه اجتماعی، طیف قومیتی، گروه‌بندی‌های سیاسی و... اجزای هویت‌سازی هستند که در نوع نگرش و نگارش فرد اثر می‌گذارند و گروه «خودی» او را از «دیگری» جدا می‌سازند.

در این پژوهش با گفتمان فرکلاف در تاریخ بیهقی، که مولف آن از جمله بزرگترین گزارش‌گران و روایت‌گران عصر غزنوی است، مذاقه نموده‌ایم. در خوانش این تاریخ، ابتدا با هویت‌های خُرد مولف روبرو می‌شویم. گروه «خودی» بیهقی را دیوانیان خراسانی تشکیل می‌دهند و او را در برابر گروه «دیگری» (ترکان، نظامیان و عراقیان) قرار می‌دهند؛ اما وجود برخی استثناها و تناقض‌ها این مرزهای هویتی را برهم می‌زند و ما را به سوی مرزهای هویتی کلان‌تری - هویت سیاسی - رهنمون می‌شود که محیط بر تمام این هویت‌هاست. در واقع هویت سیاسی هیچ عنوان خاصی از قبیل گرایش‌ات نژادی، طبقاتی، شغلی، منطقه‌ای و... را در بر نمی‌گیرد و هیچ‌کدام از این عناوین ملاک واقعی برای تعیین اعضای گروه «خودی» و «دیگری» محسوب نمی‌شوند، بنابراین در محدوده‌ی مرزهای هویت سیاسی بیهقی برخی عناوین چون دیوانیان خراسانی پررنگ‌تر و برخی عناوین کم‌رنگ‌تر می‌شود.

بیهقی گرچه تحت فضای مذهبی روزگار، به ظاهر، اندیشه ایران‌ستیزی اندکی از خود بروز می‌دهد؛ اما با نگارش تاریخ خود به زبان فارسی که از شاهکارها و بن‌مایه‌های زبان فارسی است، تاثیر شگرفی در تقویت هویت ایرانی دارد. همچنین دفاع او از اندیشه «اصالت نژادی پادشاه» و تبیین و ترفیع «نهاد وزارت» و دفاع از آن در برابر استبداد سلطان به طرز عمیق، پنهانی و هدفمند به جریان احیای اندیشه سیاسی ایران باستان مدد می‌رساند.

دگردیسی آرام در هویت و اندیشه سیاسی بیهقی، نکته مهمی است که در خوانش تاریخ بیهقی خود را نشان می‌دهد. بیهقی که در آغاز کتاب خود سعی دارد به مدد خواب و حکایت‌های نامتقن و توسل به آیاتی که بوی تقدیر و جبر از آن به مشام می‌رسد، به حکومت غلام‌بردگان غزنوی مشروعیت ببخشد، اندک اندک با ضعف تدبیر مسعود به زبان

رمز و کنایه و گاه به صراحت، دست به نقدهای بنیادین می‌زند. او که ابتدا نگاهی درون‌سلسله‌ای دارد، با کناره‌گیری از سیستم غزنوی با نگاهی بیرون از سلسله غزنوی کتاب خود را می‌نگارد. به عقیده او حکومت نه ساله مسعود حاکی از آن بود که او درایت و کفایت کافی را برای حفظ میراث پدر ندارد.

بیهقی که پس از گذشت ۲۵ سال از حکومت مسعود، تاریخ خود را می‌نگارد و قطعاً در این زمان با برخی درباریان در ارتباط است و به‌ویژه از آن جایی که می‌خواهد، آگاهی‌هایی را به نسل دوم این جریان بدهد، تاریخ خود را به رشته تحریر درمی‌آورد، بنابراین ملاحظات حاکم بر ساختار، بر نگارش کتاب او اثر گذاشته است و متن او می‌تواند جنبه‌ای از مبارزه با ساختار مسلط باشد. او در دعاوی هویتی خود نه به دنبال بازتولید گفتمان حاکم و انسجام بخشیدن به ساختار آن بلکه با بیان اسرار این حکومت و انتقاد از آن به دنبال تخریب و به چالش کشیدن آن است. البته محدودیت‌ها، او را بر آن می‌دارد که تنها برای نشان دادن برتری صورت‌بندی پدریان در مقابل پسران، وزارت و خرد دیوانی را در برابر استبداد سلطانی برجسته کند. با وجود تعداد محدود خوانندگان اهل مکتب، تعداد اندک مخاطبان سیاسی او و تعداد ناچیز استتساخ کتب در آن دوره، نمی‌توان انتظار داشت چنین متونی در روزگاران گذشته بتوانند با پیام خود به صورت مستقیم و سریع صورت‌بندی گفتمانی مسلط را کنار بزنند و صورت‌بندی رقیب را جایگزین آن کنند.

فهرست منابع و مآخذ

- آقا گل زاده، فردوس (۱۳۸۵)، *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: مروی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، علی اکبر فیاض، تهران: علمی.
- تاجیک، محمدرضا، «شکل‌گیری گفتمان‌های هویت در ایران»، نامه پژوهش، س ۲، ش ۷، ۱۳۷۶.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: نشر و پژوهش شیراز.
- حسن زاده، اسماعیل، «ساختار و عملکرد سپاه غزنویان»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۵۲، ۱۳۸۵.
- _____، «هویت ایرانی در تاریخ نگاری بیهقی وجوینی»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۴، ش ۱، ۱۳۸۲.
- خسروی، علی‌رضا، «امام خمینی و بازسازی هویت از هویت ملی تا هویت سیاسی»، مطالعات ملی، ش ۴۶، ۱۳۹۰.
- دان، رابرت (۱۳۸۵)، *تقد پست مدرنیته (بحران های هویت)*، ترجمه صالح نجفی، تهران: پردیس دانش.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۹۱)، *قدرت گفتمان و زبان*، تهران: نی.
- عتبی، ابونصر محمد (۱۳۷۴)، *تاریخ یمینی*، ابوالشرف ناصح جریادقانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام (۱۳۳۷)، *آثار الوزرا*، تصحیح وتعلیق میرجلال الدین ارموی، تهران: دانشگاه تهران.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز نشر رسانه.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۹۱)، *غزنویان (از پیدایش تا فروپاشی)*، تهران: سمت.
- میثمی، جولی اسکارت (۱۳۹۱)، *تاریخ نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی.
- مشیدی، جلیل، «مباحث کلامی در تاریخ بیهقی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۶، ۱۳۸۹.
- میلانی، عباس (۱۳۸۱)، *تجدد و تجدید ستیزی در ایران*، مجموعه مقالات، تهران: اختران.
- والدمن، مریلین (۱۳۷۵)، *زمانه زندگی و کارنامه بیهقی*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ ایران.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، *یادنامه بیهقی*، (به کوشش)، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس لوئیز (۱۳۷۵)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.